

این استاد توانا در فن خطابه نیز دست بلند داشت و با نهایت جرأت و جسارت بقایب و آراء و امور گوناگون سیاسی حمله میکرد اما چون دلی ساده و طیبیتی باک داشت تمام آنکسانرا که برملا مورد انتقاد قرار میداد دوست داشت و با آنها معاشر بود.

این نویسنده را میتوان خداوند مقاله گفت زیرا بیانات و آتار او همه با مقاله مزین است اما این مقاله را بخاطر اقراء بجهل خوانندگان بکار نمی برد و تنها مقصودش آن بود که حقیقت را بطوری جدید که حواس خوانندگان را ناگهانی جلب کند بیان کرده باشد. این نکته مخصوصا ترجمه آتار ویرامشکل ساخته است. زیرا تعبیرات ویژه وی وقتی بزبانهای دیگر ترجمه میشود ناگزیر بیچیده و احیانا خالی از لطف و دلربائی جلوه میکند. با این همه این دشواری ترجمه از قدرت و عظمت این نویسنده بزرگ نکاسته و او را در جرگه آن نویسندگانی وارد میکند که آتارشان را باید خوانند ولی برای دیگران نمیتوان نقل کرد.

ترجمه آتار این نویسنده بزبان فارسی تاکنون سابقه نداشته و شاید یکی از علل این بیخبری همان دشواری برگرداندن تعبیرات و افکار وی بزبان ما باشد. ولی درین است که نویسنده بزرگ شصت و دو سال در دنیا زندگی کند و جهانی با افکار وی آشنائی داشته باشند و تنها به علت این اشکال زبان فارسی از ترجمه آن افکارش زند و از همین روی ما به ترجمه یکی از مقالات این نویسنده میپردازیم تا این نقیصه جبران شده باشد.

لطفاً فعلی صورتگر

دفاع از بی معنی

برای مشاهده این جهانی که نور و ظلمت همواره در آن با یکدیگر آمیخته است دوراه بیش نیست: نخست ممکن است این امتزاج نور و ظلمت را شفق زمانه پنداشت که جهان از پس آن روی بتاریکی و شب دیجور میرود، دوم میتوان این آمیختگی را فلق روزگار تصور کرد که در پشت آن روز سپید نورانی پدید میآید.

ما که در جهان امروز زندگانی میکنیم گاهی بی نهایت در مقابل نیکی و عظمتی که انسانیت در تمدنی قرون از خویش بیادگار نهاده خاضع و سرافکننده ایم زیرا احساس میکنیم که از خود چیزی نداریم و تنها وارث شکوه و جلال اعصار سالفه هستیم. اما بعضی اوقات هم در نظر همه چیز بدوی و خام و تازه جان میابد و حس میکنیم که این همه اختران فروزنده آسمان جز جرقه مشتعلی که کودکی بهنگام بازی بهوا پرتاب نموده چیز دیگری نیستند و این زمین بزرگ آنقدر جوان و نوزاد است که موی سپید پیران آن را باید مانند شکوفه درخت بادام که در آغاز بهار پدید میآید پنداشت که مژده حیاتی

طولانی می دهد و پیش آهنگ مرگ نیست. البته خوبست که بشر بداند که او وارث تجربیات قرون و اعصار است اما خوبتر و مهمتر آنست که گاهی در نظر داشته باشد که خود نیای آینده است و نسبت به عمر این جهان خود از اجداد اولیه بشریت بشمار میرود. او باید در این دو فکر متساویاً آزمایش کند. اول آنکه آیا واقعاً پهلوان داستان زندگانی جهان است یا نه ثانیاً آنکه آیا واقعاً وجود حیات وی حقیقتی دارد یا باید ویرا جزو اساطیر و افسانه های عهد عتیق دانست؟

افکاری که این حس نوزادی را در بشر در هر قرن بیدار میکنند و زمانه را در نظر وی رضیع جلوه میدهد افکاری است که از نعمت ابتکار و ابداع و تازگی و جسارت بهره مندند و اگر از ما بپرسند که در قرن نوزدهم با همه اکتشافات و تحقیقات بدیعه که در علوم طبیعی و فلسفه پیش آمده کدام فکر ما را باین کودکی و تازگی زمانه راهبری کرده است باید اقرار کرد که آن فکر را باید در منظومات « ادوارد لیلر » و ادبیات بی معنی وی جستجو کرد زیرا منظومه معروف به « سگی که بینی نورانی داشت » مانند اولین کشتی یا نخستین گاو آهن بدیع و بکر و تازه و جوان است.

البته از يك نظر راست است که بعضی از بزرگترین نویسندگان روزگار مانند « اریستوفانس »^۱ و « رابله »^۲ و « استرن »^۳ چیزی جز بی معنی ننکاشته اند ولی اگر اشتباه نکرده باشیم افکار بی معنی آنها معنی و مفهوم مخصوصی داشته است یعنی افکار این اشخاص جنبه انتقاد و حمله داشته و نماینده عقیده و مشرب اجتماعی و فلسفی آنها بوده است. بعبارت دیگر اینها در اطراف حقیقت و بجزئیات گوناگون آن بحث کرده اند. از طرف دیگر بسیاری از آنچه نویسندگان امروزی بعنوان بی معنی و تنها بخاطر مشغول داشتن کسان مینویسند در زمان گذشته بتعریض و کنایه حمل میشد زیرا در آن روزگار اینگونه آثار اعتبار مخصوص و مشخصی نداشت.

فکر اساسی و عمقی که در این آثار بی معنی که حکایت از مقالات قورباغه ها یا مردم بینی دراز و امثال آن میکند همان فرار و تبری از نظامات و قواعد این جهان

زندگانی است که برای هر چیز و هر کس دستور و تناسبی مقرر کرده و ذره تجاوز از آنرا جایز نشده است. اینها میخواهند ما را بجهانی ببرند که این قواعد را میتوان در آن پشت یازد. جهانی که در آن سبب بر درخت امرود میروید و هر آدمی را که می بینید ممکن است سه یا داشته باشد.

البته اگر این ادبیات بی معنی چیزی جز تصورات کلی نبود نمیتوانستیم از آن دفاع نموده و آنرا ادبیات نوین بدانیم. هیچ فن و هنری تنها از مطالعات فرضیات آن فن و هنر تولید نشده و هیچ سخن منطقی و دانشمند پسند نیز فقط با تحصیل منطق و اصطلاحات آن ابراز نشده است و همواره باید برای هر علم یا فنی شالوده مادی و جسمانی قائل شد و تنها بفرضیات اکتفا نکرد. اینکه میگویند « علت غائی ایجاد فنون همان فنون است » البته درست است اما بدان شرط که این فنون شالوده داشته و از آن تخطی نکنند و اصل مسلم آن این باشد که بین درخت و زمینی که در آن درخت ریشه دوانیده امتیازی موجود است ولی اگر در این فن مثلاً ریشه درخت در آسمان و شاخه آن زیر زمین باشد باید گفت شالوده فن خراب و معیوب است.

هریک از آثار ادبی خالد و بزرگ همیشه جنبه تمثیل کلی داشته است و جهان کبیر را بشکلی عمومی تعریف و توصیف نموده است. ایلید همراه آن نظر بزرگست که جهان حیات را بطور کلی میدان نبرد دانسته و ادیسه او از آن نظر که می بینیم زندگانی چیزی جز یک سفر بزرگ نیست و کتاب ایوب بدان جهت که بنظر می آید که عالم وجود معمائی بیش نیست. همینطور هر کتاب افسانه عامیانه و امثال آن نیز خوب است بشرط آنکه در آن تمثیلی کلی موجود باشد ولو آنکه آن تمثیل کلی عبارت از شهوت بشر در رسیدن از تاریکی و هراس از راه رفتن در ظلمت محض باشد.

بنابر این اگر ادبیات بیمعنی باید در جهان ترقی مقامی و بثره خویش پیدا کند و ادبیات آینده باشد لازم است اصول کلی داشته و تعبیر جدیدی نسبت بجهان کبیر بدست بدهد. بعبارة ساده تر جهان نباید تنها جهان ناگامی یا عشق یا مذهب باشد بلکه جهان جدید باید جهان بیمعنی شود تا این ادبیات در آن موقع لازم پیدا کنند.

اگر چنین شود همین ادبیات بیمعنی بطرزی غیر منتظر در غوامض اسرار روحانی عالم خلقت کمک خواهد نمود. میدانیم که ایمان و مذهب در تمامی قرون سعی کرده است بشر را بشگفتی های خلقت متوجه بسازد اما این نکته فراموش شده است که هر چه قابل فهم و اندازه گیری شد شگفتی نخواهد داشت: تا آروزی که ما درخت را خلقت طبیعی بدانیم که برای اینکه برگهای آن درست نزدیک دهان زرافه باشد باین شکل خلق شده است از آن تعجبی نخواهیم نمود ولی آنساعت که فکر کردیم که درخت موجی بزرگ است که در آسمان غلط میزند از اینکار بزرگ آفرینش شگفتی ها خواهیم نمود.

سایر اشیاء عالم خلقت نیز بهمین نحو دو جنبه وارد. مثلاً پرنده از یک جنبه وقتی از روی زمین بآن نگاه کنیم حیوان بالدار است اما اگر از فراز آسمان بدان نظر افکنیم شکوفه بزرگی است که از ساقه جدا شده. انسان چهارپایی است که روی دوپایستاده گدائی میکند. خانه کلاه بزرگی است که انسان بر سر میگذارد تا حرارت آفتاب بوی نرسد، کرسی آلتی است که چهارپای چوبی دارد تا آنها را که دوپای لنگ دارند کمک کند این جنبه دیگر اشیاء حقیقه ما را بشگفتی راهبرست و مانند کتاب ایوب ما را بمعنای لاینحل جیات نزدیک میکند. کسانیکه سرو کار بامنطق داشته و جنبه عقلانی وطبیعی قضایا را مینگردند گفته اند ایمان معنی ندارد ولی اینها حقیقت را در نیافته اند زیرا اگر درست بنگرند خواهند دید که در بی معنی نیز عالمی ایمان خفته است.

ترجمه ل. ص

تمدن ما قبل تاریخی در قطب

یکی از دانشمندان روسی موسوم به آدریانوف Adrianoff عضو آکادمی علوم روسیه در سال گذشته برای تحقیقاتی در قطب از مسکو عزیمت کرد و مقدار زیادی در داخه دایره قطبی پیش رفت. در ضمن تحقیقاتی که آدریانوف در نزدیکی ابدرسکی Obdorski کرد بنتایج جدیدی رسیده و اشیائی بسیار کهنه یافته است که معرف تمدن بسیار قدیمی و خوب است. در ضمن این اشیاء مجسمه های کوچکی از برنز و استخوان و چیز های دیگری از امثال آن وجود دارد که نماینده تمدن نسبتاً مهمی می باشد.